



کودک ۴ رشد



سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ISSN: 1606-9234

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی

ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ویکم ■ شماره‌ی بی‌در پی ۲۵۶ ■ دی ۱۴۰۳ ■ ۳۲ صفحه



معلم و مربی عزیز، پدر و مادر مهربان

● مخاطبان اصلی مجله‌ی رشد کودک، غنچه‌های کوچک ما هستند که در ابتدای مسیر فراگیری مهارت خواندن قرار دارند. از همین رو، برای خواندن مطالب مجله و ارتباط دوسویه با نویسندگان و کارشناسان ما، به کمک و همراهی شما عزیزان نیاز دارند.

● در بخش‌هایی از مجله سؤالاتی از کودک پرسیده شده یا از او خواسته شده است فعالیت را انجام دهد. برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها و انجام‌دادن فعالیت‌ها و فرستادن آن‌ها به دفتر مجله، کودکان را یاری کنید. در مجله، اولین چیزی که توجه کودک دلبندمان را جلب می‌کند و در انتقال حس و محتوای متن نقش مهمی دارد، تصویر است.

● یکی از مراحل اولیه‌ی فرایند خواندن، تصویرخوانی است. در قصه‌های تصویری کودک می‌تواند قصه را از روی تصویرها تعریف کند و شما می‌توانید قصه‌ای را که تعریف می‌کند برایش بنویسید. قبل از خواندن متن، از کودک بخواهید تصویرها را خوب ببیند و در مورد آن‌ها حرف بزند. با این شیوه، در واقع او را به شنیدن و خواندن متن علاقه‌مند کرده‌اید. در نتیجه او با اشتیاق بیشتری متن را دنبال خواهد کرد.

به نام
خدای
بخشنده
و مهربان

اللهم
صل علی محمد
و آل محمد
و عجل
فرجهم

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

قیمت: ۱۳۵/۰۰۰ ریال

رشد کودک • شماره‌ی ۴

ماهانمای آموزشی و تربیتی
اجتماعی، فرهنگی

ویژه‌ی کودکان پیش‌دستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ویکم • دی ۱۴۰۳
شماره‌ی پی‌درپی ۲۵۶

- مدیرمسئول: محمد صالح مژدنبی
- سردبیر: نفیسه نجفی قدسی
- مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
- شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری، محمدعلی ارجمند، محمدرضا رشیدی
- کارشناس شعر: مریم اسلامی
- مدیر هنری: کوروش پارساژاد
- طراح گرافیک: احمد قائمی مهدوی
- ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایران‌شهر شمالی،
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷۰

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸

تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

تلفن امور مشتریان: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۹۴۷۸

رایانامه: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت آفست

خانواده‌ی مجلات رشد
همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این
مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان
قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان
میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه‌ی
آن را داشته باشند.

تقویم دی ماه ۱۴۰۳

دی ۲

ولادت حضرت زهرا(س) و روز مادر،
ولادت امام خمینی(ره)

دی ۵

ميلاد حضرت مسیح (ع)

دی ۱۳

ولادت امام باقر(ع)،

شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی

دی ۱۵

شهادت امام هادی(ع)

دی ۲۰

شهادت میرزا تقی‌خان امیر کبیر

دی ۲۲

ولادت امام جواد(ع)

دی ۲۵

ولادت امام علی(ع)، روز پدر

دی ۲۷

وفات حضرت زینب(س)

● املاي موشکی / ۱

● قصه درس / ۲

● غذا خوردن حیوانات / ۱۱

● شعر / ۱۲

● شادی جوکو / ۱۴

● بستنی که خوش مزه تر شد / ۱۶

● جا کلیدی قورقوری / ۱۸

● کتاب کتاب / ۱۹

● یک راه حل دوست داشتنی / ۲۰

● مغز ورزش کار / ۲۲

● دیواری که می خندد / ۲۴

● هدیه‌ی مخصوص / ۲۶

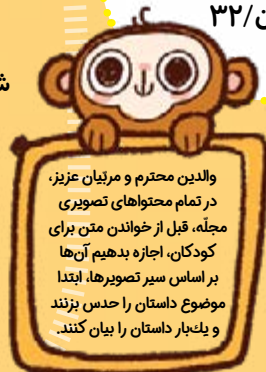
● مصرف گاز / ۲۷

● سنگ ریزه و دریا / ۲۸

● روز مخصوص در تقویم کبوتری / ۳۰

● ماست مزه دار / ۳۱

● رنگین کمان / ۳۲



- تصویرگر جلد: زهرا رشیدی
- تصویرگر پشت جلد: زهرا رشیدی



املا میمونی



ماجرای بچه میمون‌ها را در شماره‌ی بعدی مجله هم بخوانید.

ماجرای بچه میمون‌ها را اینجا ببین.



بچه‌ها! در دنیای میمون‌های قصه‌ی ما به تلفن همراه، «زازاک» می‌گویند.

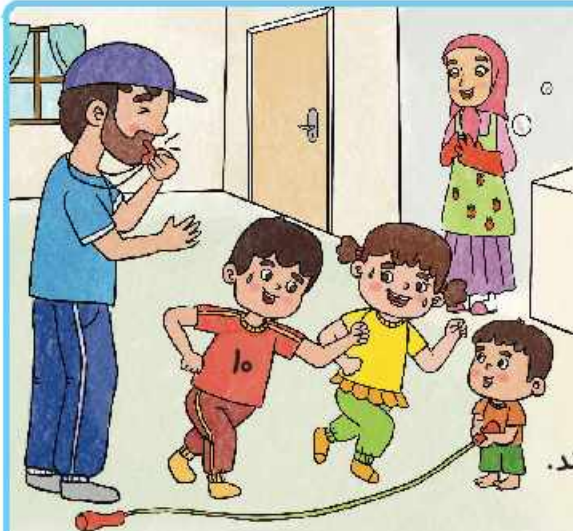


قصه‌های دارا و سما

بچه‌ها، دارا و سما برادر و خواهرند. آن‌ها و پدر و مادرشان با یک کوچولوی دوست‌داشتنی و یک کتابچه‌ی اسرارآمیز زندگی می‌کنند. شما در هر شماره از مجله‌ی کودک می‌توانید قصه‌های دارا و سما را دنبال کنید.

این قصه بر مبنای تکرار
کلمه‌های هدف درس ۹
کتاب فارسی نوشته شده است.

مفرد را



ورزش کارهای عجیب



بابا گفت: «بچه‌های ورزش کار آماده باشید.»

دارا و سما خندیدند. تندی دویدند.

بابا گفت: «دونده‌ها پشت خط.»

بابا سوت زد.

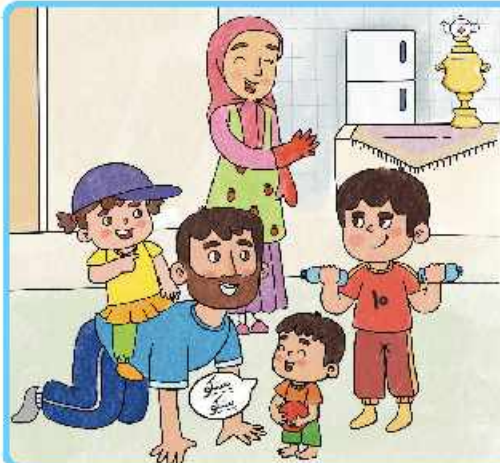
دارا و سما مثل دونده‌ها دویدند. هر دو دونده به خط پایان رسیدند.

سما گفت: «من دونده‌ی برنده هستم.»

دارا گفت: «نه‌خیر. من برنده هستم.»

مامان گفت: «من داور هستم! هر دو برنده‌اید.»

بابا گفت: «مرحله‌ی بعد، ورزش سوارکاری است.»



بابا خم شد. سما پرید پشت بابا. گفت: «من یک سوارکار هستم.»

کوچولو گفت: «پیتکو ... پیتکو...»

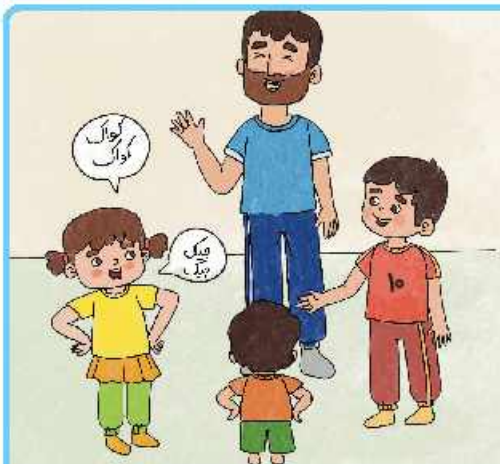
بابا تندتند حرکت کرد. سما غش غش خندید.

دارا دو تا بطری آب برداشت. گفت: «این طرف میدان را ببینید.»

من یک وزنه‌بردار هستم.

مامان گفت: «آقای وزنه‌بردار، شیر مادر و نان پدر حلاله.»

دارا خندید. کوچولو دست زد.



سما از پشت بابا پایین پرید. گفت: «من سما هستم. یک ورزش‌کارا!

قهرمان شنای اردک.»

دارا ریز ریز خندید. گفت: «شنای اردک؟»

سما تندتند شبیه اردک راه رفت. دست‌هایش را در هوا تکان

داد. گفت: «این هم شنای اردک. جیک... جیک...»

دارا گفت: «چرا مثل گنجشک جیک جیک می‌کنی؟»

سما گفت: «کواک کواک.»

بابا غش غش خندید.



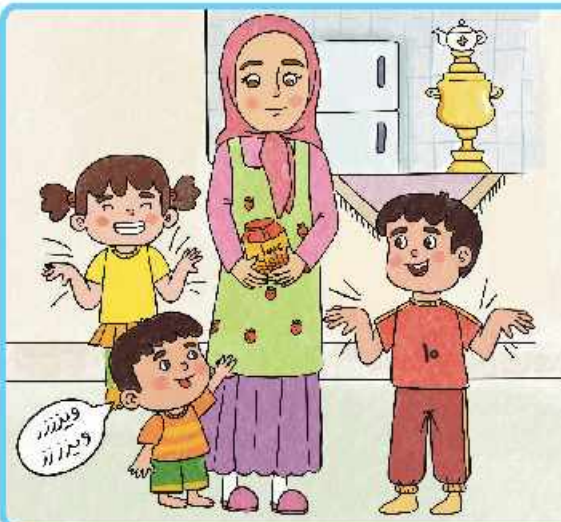
مرتبی گرامی! قضاة درس‌های کودک بر مبنای تکرار کلمه‌های هدف هر درس نوشته شده‌اند. شما می‌توانید برای تدریس هر درس به روش کل خوانی، از داستان‌های این قضاة درس‌ها استفاده کنید. پیشنهاد می‌شود، ابتدا از بچه‌ها بخواهیم با دنبال کردن تصویرها، ماجرای داستان را حدس بزنند. بعد، در چند نوبت، داستان را برای آن‌ها بخوانیم. در حین خواندن داستان، توجه آن‌ها را به کلمه‌های هدف داستان جلب کنیم.



دارا گفت: «بینندگان عزیز، با ورزش پرش از مانع **لک‌لی** آشنا شوید.»
سما خندید و گفت: «من هم مسابقه‌ی پرش **لک‌لی** را دوست دارم.»
هر دو پشت خط ایستادند. یک... دو... سه، هر دو پریدند.
دارا خندید. گفت: «سما مثل **کبک** می‌پرد؛ پرش **کبکی**!»
مامان گفت: «من **داور** هستیم. سما مثل **کبک** نمی‌پرد.
مثل **لک‌لک** می‌پرد.»



یکهو یک **کبوتر** کنار پنجره نشست. **کبوتر** بال‌هایش را تکان تکان داد. تندتند کنار پنجره راه رفت. با صدای بلند بقی بقی بقو کرد. مامان گفت: «**کبوتر** هم دارد ورزش می‌کند. او یک ورزش **کار** پرنده است.»
سما رفت کنار پنجره. **کبوتر** پر زد و رفت روی درخت. روی درخت پر از **گنجشک** بود. سما برای **گنجشک‌ها** دست تکان داد.
بابا گفت: «فکر کنم **کبوتر** خسته شد.»

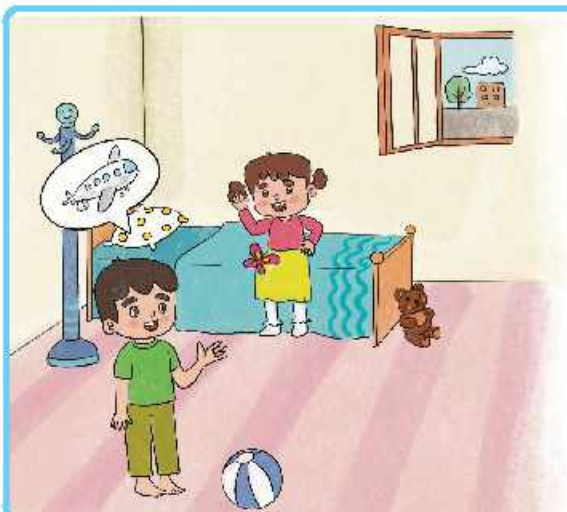


مامان یک شیشه عسل آورد. روی شیشه عکس **کندو** بود.
مامان گفت: «ورزش **کاران** عزیز، وقت استراحت است.
ورزش کاری که عسل می‌خورد، قوی می‌شود.»
سما و دارا دست‌هایشان را تندتند تکان دادند.
دارا گفت: «نرمش زنبوری!»
سما گفت: «پیش به سوی **کندو**.»
کوچولو گفت: «ویز... ویز...»
همه غش غش خندیدند.

این قصه بر مبنای تکرار
کلمه های هدف درس ۲۰
کتاب فارسی نوشته شده است.



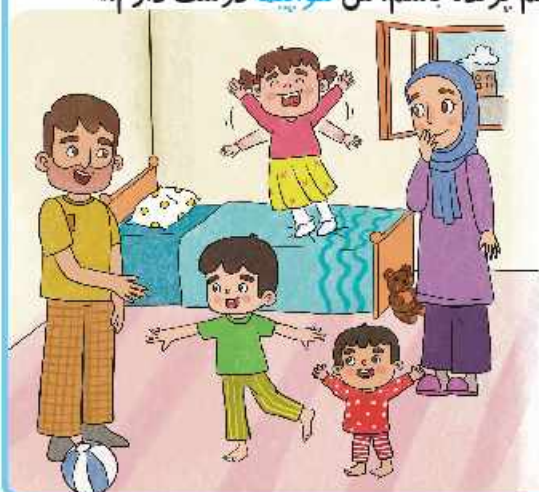
جنگل سبز



پروانه پر زد. روی پای سما نشست. سما گفت: «کاش
ما هم پرواز می کردیم.»
دارا گفت: «پرواز می کنیم، با هواپیما!»

سما دست هایش را باز کرد و گفت: «نه! با پرا مثل پروانه، مثل پرستو!»
سما پروانه شد. پرستو شد. پر پر زد.

دارا با پا به توپ زد. گفت: «من با پر پرواز نمی کنم. من نمی خواهم پرنده باشم. من هواپیما دوست دارم.»
ژیژ...ژیژ. دارا هواپیما شد. کوچولو توپ را قل داد.



بابا آمد. گفت: «چه خبر است؟»

سما گفت: «من پروانه هستم.»

دارا گفت: «من هواپیما هستم.»

بابا گفت: «پروانه و هواپیما آماده باشید.

می خواهیم برویم سفر!»

بچه ها گفتند: «آخ جان!»

مامان گفت: «کجا؟»

بابا گفت: «جنگل!»

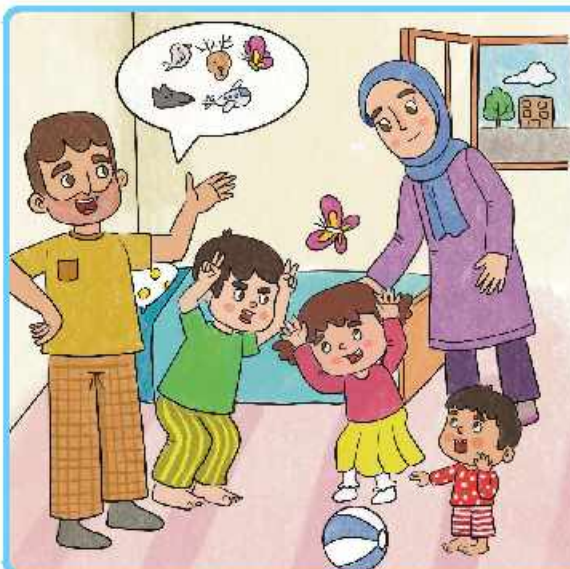
سما گفت: «جنگل، پروانه و پرستو دارد. هواپیما ندارد!» و
ریزریز خندید.

دارا گرگ شد. دوید دنبال سما. دارا داد زد: «عو...عو...»
در جنگل گرگ زندگی می کند. سما را می خورد.»

سما با دست شاخ درست کرد. گوزن شد. گفت: «جنگل
گوزن دارد. دارا را شاخ می زند.»

گرگ و گوزن به هم حمله کردند. کوچولو جیغ زد. مامان
گفت: «بازی بس است!»

بابا توپ را شوت کرد و گفت: «پروانه، پرستو، هواپیما،
گرگ، گوزن! همه حرکت به سمت جنگل!»

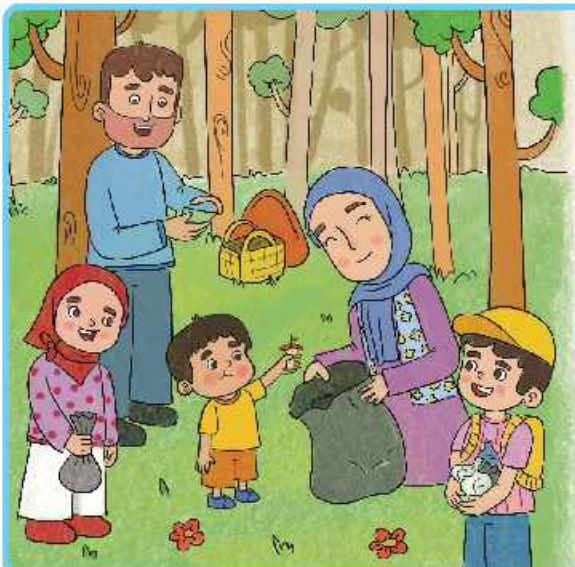




سما گفت: «جنگل چقدر بزرگ است!»
 مامان گفت: «خیلی زیبا و سرسبز است!»
 دارا دهانش را باز کرد و گفت: «عو...عو...گرگ...گرگ دارد!»



سما و دارا توپ بازی می کردند.
 مامان به کوچولو غذا می داد.
 بابا چادر را مرتب می کرد.
 دارا توپ را زد به درخت. سما گفت: «گل!»
 بابا اخم کرد و گفت: «باید مواظب جنگل باشیم.»
 دارا گفت: «جنگل ببخشید!»
 سما گفت: «ببینید، گوزن!»
 بابا گفت: «نزدیک نشوید!»
 دارا گفت: «چرا؟»
 مامان گفت: «گوزن هم یک حیوان وحشی است.»



بابا گفت: «خرده نان برای پرنده!»
 مامان گفت: «زباله برای سطل زباله!»
 سما و دارا خندیدند. کوچولو دست زد.
 سما گفت: «خیلی خوش گذشت. جنگل سرسبز ممنون!»
 دارا گفت: «بیایید یک هدیه به جنگل بدهیم.»
 بابا و مامان گفتند: «هدیه!»
 بعد همه با هم مشغول جمع کردن زباله های اطراف شدند.

این قصه پرمبانی تکرار
کلمه‌های هدف درس ۱۱
کتاب فارسی نوشته شده است.



روز برفی...

برف می‌بارید.

دارا و سما و کتابچه رفتند برف بازی.

مامان گفت: «من و کوچولو از پشت پنجره تماشا می‌کنیم!»



رفتند زیر برف. یک عالمه برف نشست رویشان. کتابچه پرید بالا. نشست روی شاخه‌ی درخت.

دارا گفت: «سما! کیفت را ببین! سفید شده. خودت هم داری آدم برفی می‌شوی!»

سما گفت: «تو با کفش روی برف نقاشی کشیده‌ای!»

دوتایی داد زدند: «یک نقاشی برفی!»

کتابچه شاخه‌ی درخت را تکان داد و گفت: «ایشان هم درخت برفی شده‌اند!»



سما گفت: «آدم برفی بسازیم؟»

دارا برای سما شکلک در آورد: «تو خودت آدم برفی شده‌ای!»

کتابچه خندید: «خرگوش برفی بسازید! برای کوچولو بسازید! کوچولو خرگوش دوست دارد!»

دارا برگشت. برای کوچولو و مامان دست تکان داد:

«پیش به سوی ساختن خرگوش برفی!» و یک گلوله‌ی برفی درست کرد.





یک **ملخ** از پشت **درخت** پرید بیرون. سما جیغ کشید:
«وای **ملخ**!»

ملخ نشست روی **برف**.

دارا با نوک **کفش** به **ملخ** اشاره کرد: «همین جا بمان...
جایی نرو! اگر خواستی جایی بروی، برو توی **کیف**
سما! بعد خندید. به سمت سما گلوله‌ی **برفی** پرت
کرد.



ملخ ترسید... پرید روی **شاخه‌ی درخت**. کتابچه خندید.
گفت: «ایشان هم یک **ملخ برفی** هستند!»
سما شکلک درآورد: «**ملخ برفی**! ببر روی **کفش** دارا! و
یک گلوله‌ی **برفی** گنده به سمت دارا پرت کرد!
کوچولو از پشت پنجره ریزریز خندید.



کتابچه روی **شاخه‌ی درخت** باز شد:

«یک روز **برفی**!

کنار...

آدم برفی... **درخت برفی**... **نقاشی برفی**... **خرگوش برفی**...

ملخ برفی...»

دارا داد زد: «با یک کتابچه‌ی **برفی**! و یک گلوله‌ی **برفی**
به سمت کتابچه پرت کرد.

کتابچه تالایی افتاد روی **برف** ها. شد یک کتابچه‌ی **برفی**!
مامان از پشت پنجره خندید. کوچولو هم بلندبلند خندید.
دست تکان داد و قق کرد!

این قصه پرمیثانی تکرار
کلمه های هدف درس ۱۲
کتاب فارسی نوشته شده است.



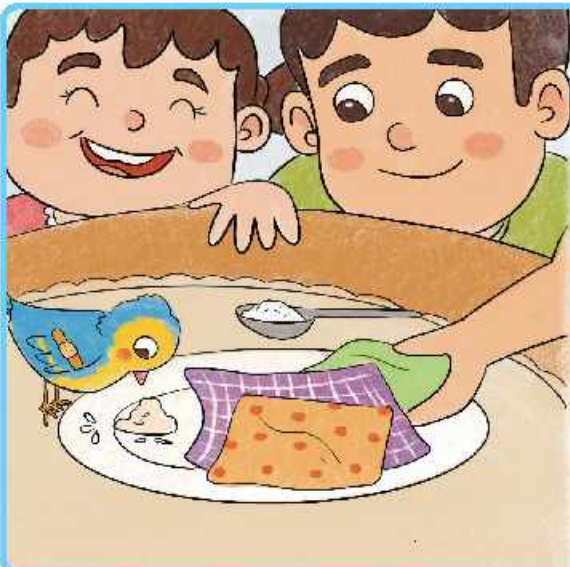
بلبل زخمی



تق... یک چیز محکم خورد به پنجره.
سما رفت کنار پنجره. یک **بلبل** زخمی افتاده بود کنار گلدان
پشت پنجره. سما فریاد زد: «وای! یک **بلبل** زخمی!»
دارا تندى دويد کنار پنجره. مادر و بابا هم آمدند. سما گفت:
«بينيد! يك حلقه‌ی پلاستيکي گردنش را زخم کرده است!»



مادر، به آرامی **بلبل** را برداشت و روی میز گذاشت. پدر
رفت و از آشپزخانه **چاقو** آورد.
چشم‌های کوچولو گرد شد: اندازه‌ی **بشقاب**.
پدر به آرامی با **چاقو** حلقه‌ی پلاستيکي را برید. مادر یک
قوری پر از آب گرم آورد. با **قوری** روی زخم **بلبل** آب گرم
ریخت.
دارا یک **قاشق** برداشت.



چند **قاشق** برنج ریخت توی **بشقاب**. **بشقاب** را گذاشت کنار
بلبل.
تق! **بلبل** به **بشقاب** نوک زد. سما گفت: **بلبل** لانه می‌خواهد.
مادر لبخندی زد و گفت: «همین **بشقاب**، لانه‌ی **بلبل** باشد.»
بچه‌ها خوش حال شدند.
دارا داخل **بشقاب** چند تکه دستمال نرم گذاشت.



سما بلبل را به آرامی روی بشقاب گذاشت.
پدر بشقاب را کنار گلدان گذاشت. بعد خندید و گفت:
«لانه‌ی جدید مبارک!»
مادر دستی روی گل کشید و گفت: «حالا دیگر گل هم
تنها نیست.»
بلبل تا نگاهش به گل افتاد، چه‌چه! شروع کرد به
آواز خواندن.
پدر قه‌قهه خندید و گفت: «به‌به! چه گلی! چه بلبلی!»



دارا گفت: «راستی! بلبل آب هم می‌خواهد.»
سما گفت: «باید برای بلبل یک ظرف آب پیدا کنیم.»
کوچولو رفت سراغ سبد اسباب‌بازی. از داخل سبد،
یک قندان پلاستیکی برداشت. قندان را به دارا داد.
دارا هم کوچولو را بوسید.

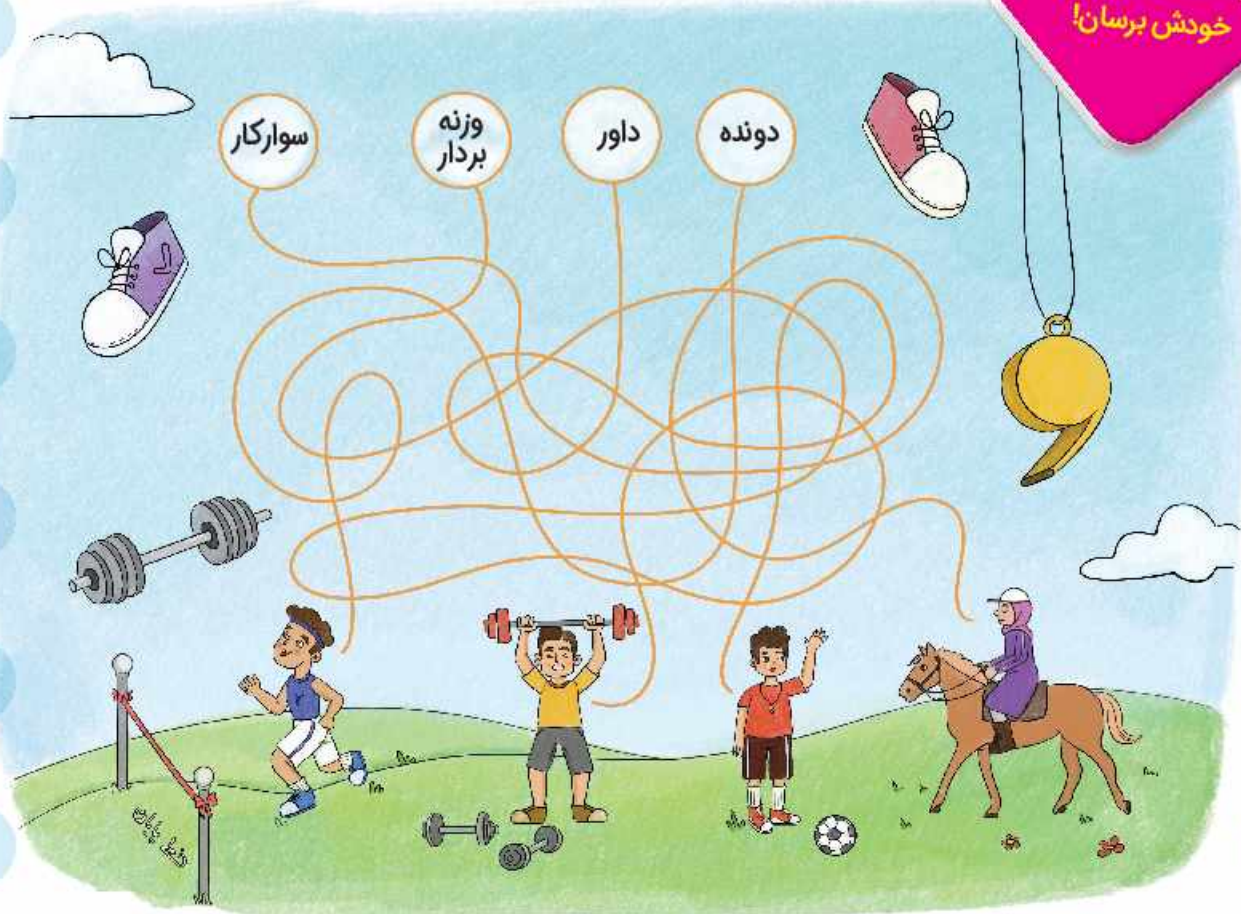


دارا قندان را پر از آب کرد و کنار بشقاب گذاشت.
بلبل از قندان آب خورد. دارا با قندان کمی آب پای
گل ریخت.
چه‌چه! بلبل دوباره آواز خواند.
چند روز بعد، بلبل پر زد و رفت به لانه‌ی خودش.
از آن روز به بعد، بلبل هر روز می‌آمد پیش گل و
چه‌چه آواز می‌خواند.

						پرستو
	پروانه		لک لک	کبک		
						
						گنجشک
						
			اردک	کبوتر		

با کشیدن خطهای افقی و عمودی از روی خانه‌ها، تصویر هر پرنده را به اسم خودش برسان! (مانند نمونه) حواست باشد، هیچ خطی خط دیگر را قطع نکند و هیچ خانه‌ای از جدول خالی نماند!

هر ورزش کار را به کلمه‌ی مربوط به خودش برسان!





زهرا حاج محمدحسن

نویسنده: فرشاد لقا علی‌نژاد

غذا خوردن حیوانات

والدین و مرتیان عزیز، قبل از خواندن متن برای کودک، از او بپرسیم: به نظرت گوسفندها و گاوها چی می‌خورند؟ هر پاسخی که کودک بدهد، ارزشمند است. سپس جمله‌ها را برایش بخوانیم.



من تازه به دنیا آمده‌ام و تا حدود سه ماهگی شیر می‌خورم؛ درست مثل بچه‌های شما. تازه شما هم از شیر خوش مزه‌ی مادر من می‌خورید.



سلام بچه‌جون تو مامان من رو ندیدی؟



علف خوردن نشخوار کردن لازم دارد. ما از وقت استراحتمان هم برای چاق و چله شدن استفاده می‌کنیم.



مامان گاوی! بچه آدم‌ها وقتی بزرگ شدند چی می‌خورند؟

آدم‌ها همه چیز خوار هستند. چون هم سبزی می‌خورند، هم گوشت و هم خیلی خورده‌های دیگر. اما ما فقط گیاه می‌خوریم. ما...!



نمی‌دانی نشخوار یعنی چی؟ ما تندتند علف می‌خوریم و قبل از اینکه آن را به‌طور کامل بجویم، قورتش می‌دهیم.

موقع استراحت کردن دوباره غذایمان را می‌آوریم داخل دهنمان. این‌بار حسابی آن را می‌جویم و می‌خوریم تا به ما انرژی بدهد.

دیگر در مورد ما چه می‌دانی؟

به نظرت ما چه استفاده‌هایی برای انسان‌ها داریم؟

ما چه شباهت‌ها و چه تفاوت‌هایی با انسان‌ها داریم؟

نصویرگر سعیده سلطانی

شعر



سوارکار

♦ زهرا شفیعی بنگابادی

مثل سوارکاران
گاهی سوارکارم
اسبی سیاه و لاغر
توی حیاط دارم

این اسب لاغر من
بی یال و بی سر و پاست
در کوچه و خیابان
اسبم عصای بایاست

مهمان

♦ منیره هاشمی

دیروز بعد از ظهر
تق تق کسی در زد
قوری به قندان گفت
مهمانمان آمد

باید بریزم زود
چایی برای او
قندان حواست نیست؟
پس قندهایت کو؟



بیاباهم این شعرهای
زیبا را گوش کنیم.



نرمش دست و انگشت

♦ مریم اسلامی

دستان ما همیشه
مشغول کار و بارند
مچ‌های دست هر روز
نرمش نیاز دارند

دستان جلو کشیده
مچ‌ها به راست، چرخش
تا ده اگر شمردی
پس کامل است نرمش

حالا به چپ بچرخان
با مشت‌های بسته
به به! انرژی آمد
در دست‌های خسته

انگشت‌های هر دست
ده بار بسته و باز
با دست گرم و عالی
امروز تو شد آغاز



بیاباهم این شعرهای
زیبارا گوش کنیم.

خواب ملخ خسته

♦ مریم اسلامی

روی بوته‌ی علف
یک **ملخ** نشسته است
از سفر رسیده او
پس هنوز خسته است

فکر می‌کند به خواب
خواب، با خیال تخت
می‌رود پیر پیر
روی **شاخه‌ی درخت**



نویسنده: سید علی حسینی

مونا سادات خضرائی

والدین و مربیان عزیز،
قبل از اینکه قصه‌های مجله را برای
کودکمان بخوانیم:

- در مورد تصویر قصه با او گفت‌وگو کنیم.
- از او بخواهیم اسم و ماجرای قصه را حدس بزند و اگر می‌تواند از روی تصویر یک قصه بگوید.

هر قصه‌ای کودک بگوید، ارزشمند است.

شادی جوکو



من **جوکو** هستم؛ یک جوجه‌ی کوچولوی طلایی.

از وقتی سر از تخم در آورده‌ام، برای کمک به دوستانم بال‌بال می‌زدم. کنار لانه‌ی ما یک **ننه‌جغدو** همیشه مشغول چرت‌زدن است. طفلکی شب‌ها هم نمی‌تواند یک شکار چرب و نرم برای خودش پیدا کند!

یک روز که کلی دانه و کرم و ملخ تر و تازه پیدا کرده بودم، نصفش را برای **ننه‌جغدو** بردم. کلی به ستاره‌های آسمان نگاه کرد. هوهوهو خواند و دعایم کرد. همان روز در لانه‌ی ما جشن از تخم در آمدن داداش جوجی بود.

مامان جوجو گفت: «جوکو، بال بزن بیا کلی کار داریم، باید لانه را آب و جارو کنیم.»

راستش نوکم درد می‌کرد، اما نمی‌خواستم **مامان جوجو** را تنها بگذارم. بال‌هایم را بالا بردم و چوب‌های درب و داغون را تندتند از لانه بیرون انداختم.

مامان جوجو سرم را با نوکش بوس کرد و گفت: «حالا بدو پیش عمو هدهد و قصه‌هایش را گوش بده.»

من هم شاد و خوش‌حال پر زدم و رفتم. **عمو هدهد** تا صدای آواز و خنده‌ی من را شنید، پرسید: «چرا این‌قدر خوش‌حالی؟»





تندتند گفتم: «چون امروز کلی کارهای خوب خوب کرده‌ام.»
عمو هدهد گفت: «آفرین! باید هم خوش حال باشی. انجام دادن کارهای
 خوب، قلب همه را پُر از شادی می‌کند.»

خلاصه‌ی یک حدیث

مردی با خوش حالی پیش امام جواد(ع) آمد. حضرت درباره‌ی دلیل خوش حالی او پرسید. مرد گفت، از پدر شما شنیدم، بهترین روز هر کسی آن روزی است که به دیگران خدمت کند. امروز توانستم به نیازمندان زیادی کمک کنم. امام فرمودند:

شایسته است که چنین شاد و خوش حال باشی
 (بحار الانوار، جلد ۶۸).





بستنی خوش مزه‌تر

والدین و مربیان عزیز،
در قصه‌های تصویری مجله،
قبل از خواندن متن برای کودکی از او بخواهیم:
● تصویرها را نگاه کند.
● داستان را حدس بزند و بیان کند.
سپس داستان را برایش بخوانیم.
هر داستانی که کودک بگوید، ارزشمند است.
این فرایند نیروی تخیل، خلاقیت و مهارت بیان کودک را
تقویت می‌کند.





مریم صالحی

جاکلیدی

قورقوری



کودکان ما با اشتباه کردن و خراب کردن یاد می‌گیرند. هنگام ساخت کاردستی‌های مجله، به آن‌ها اجازه‌ی اشتباه کردن و خراب کردن بدهیم. هرچا که کودک از ما کمک خواست، به جای انجام کامل درخواست او، سعی کنیم انجام آن کار را برایش تسهیل کنیم. هر سازه‌ای که کودک بسازد، ارزشمند است.

وقتی من هم سن و سال تو بودم، برای خوش حال کردن پدر و مادر، برایشان کاردستی می‌ساختم و به آن‌ها هدیه می‌دادم. پدر و مادرم بعضی از آن کاردستی‌ها را هنوز هم دارند. امروز می‌خواهیم با هم یک جاکلیدی بسازیم تا آن را به پدر یا مادر یا هر کسی که دوستش داریم، هدیه بدهیم.

چی لازم داریم؟

پارچه‌ی نمدی سبز و نارنجی رنگ
نخ قیطانی کاموا
حلقه‌ی فلزی جاکلیدی
پنبه
چسب مایع
قیچی.

۲. روی نمد نارنجی هم دو تا دایره‌ی کوچک بکش. دور آن‌ها را هم ببر.



۱. روی نمد سبز، دو تا دایره‌ی هم‌اندازه بکش و دورشان را ببر.



۳. نخ قیطانی را از توی حلقه‌ی فلزی رد کن. دو سر نخ را به وسط یکی از دایره‌های بزرگ بچسبان.

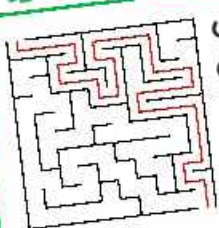
۴. کمی پنبه وسط آن دایره بگذار و دور تا دور دایره را چسب بزن.



۵. دایره‌ی بزرگ دوم را روی دایره‌ی اول و پنبه‌ها قرار بده. لبه‌ها را خوب فشار بده تا نمد‌های دایره‌ای به هم بچسبند. سر قوباغه آماده شد.



پاسخ هزارتوی اسرارآمیز

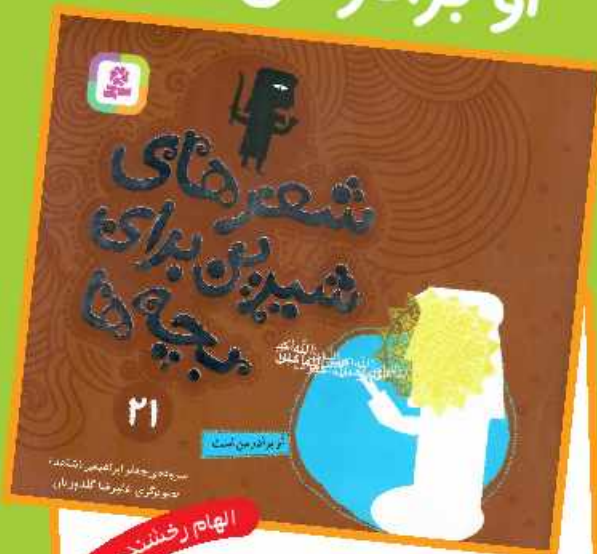


س = ۵
ن = ۹
گ = ۷
۱۰ = ۵
۱ = ۱

سنگ‌ها = اشاره به درس ۷ علوم:
زمین خانه‌ی سنگی ما

کتاب، کتاب

او برادر من است



الهام رخشنده دوست

چقدر جالب! در این ماه باید هم برای پدر و هم برای مادرمان هدیه تهیه کنیم. یادتان بود؟!

من کلی برنامه‌ریزی کرده‌ام. می‌خواهم نامه‌ای زیبا برای آن‌ها بنویسم. نامه‌ام را با وسایلی که در اتاقم هست، تزئین می‌کنم. پایین برگه هم خیلی بزرگ می‌نویسم: «امام و بابا دوستتان دارم!»

راستی! یادمان نرود، میلاد با سعادت حضرت زهرا(س) و امام علی(ع) هم هست. برای همین می‌خواهم یک کتاب در مورد امام علی(ع) به شما معرفی کنم.

کتاب «او برادر من است» از مجموعه‌ی «شعرهای شیرین برای بچه‌ها».

آقای جعفر ابراهیمی شعرهای این کتاب را سروده و آقای رضا گلدوزیان آن را تصویرگری کرده است. نشر قدیانی در سال ۱۴۰۱ آن را چاپ کرده است.

این کتاب ماجراهایی کوتاه و جذاب از زندگی امام علی(ع) را در قالب شعر و کلمه‌های آهنگین، با تصویرهای شاد آورده است.



۶. دایره‌های نارنجی کوچک را مانند شکل روی سر قورباغه بچسبان. حالا با یک تکه نمد کوچک یا دکمه برای قورباغه چشم بگذار.

۷. کمی چسب به تکه‌ی کاموا بزَن و برای صورت قورباغه دهان بگذار.



جاکلیدی
قورباغه‌ای شما
آماده شد.



یک راه حل دوست داشتنی



مریم سعیدخواه

نصویرگر هنرین سادات حسینی نژاد



دینگو و بینگو با هم دوست هستند.
دینگو و بینگو کنار هم در یک نیمکت می‌نشینند. دینگو خیلی
خوش حال است که کنار بینگو نشسته است. اما بینگو دوست
دارد نزدیک میز معلم بنشیند؛ همان جا که فی‌فی را کون نشسته
است.

دینگو خیلی ناراحت است، چون فکر می‌کند بینگو دیگر
او را دوست ندارد و نمی‌خواهد کنارش بنشیند. برای
همین اخم کرده است و دیگر با بینگو حرف نمی‌زند. معلم



می‌گوید: «دینگو، چرا امروز مثل همیشه نمی‌خندی و اخم کرده‌ای؟»
 دینگو: «آخر بینگو مرا دوست ندارد و می‌خواهد از پیش من برود!»
 بینگو: «نه خیر. اصلاً هم این‌طوری نیست!»

دینگو: «خودت گفتی دوست داری یک روز کنار فی‌فی بنشینی، تا نزدیک معلم باشی. پس نمی‌خواهی کنار من بنشینی!»

بینگو: «اما نگفتم دیگر با تو دوست نیستم!»

معلم چند قدم در کلاس راه رفت. از این طرف به آن طرف، از آن طرف به این طرف. بعد لبخندی زد و روبه کلاس گفت: «بچه‌ها، شما چه راه حلی برای حل

مسئله‌ی دینگو و بینگو پیشنهاد می‌کنید؟»

فی‌فی ابروهایش را بالا می‌برد و می‌گوید: «این که خوب است، بینگو بیاید کنار من تا به شما نزدیک‌تر شود.»



لااکوالا به زور سرش را از روی میز بلند می‌کند و شمرده

شمرده می‌گوید: «دینگو هم بیاید پیش من تا...» و هنوز

حرفش کامل نشده است که باز هم

سرش را روی میز می‌گذارد.

معلم با لبخند می‌گوید: «اما! من

یک پیشنهاد بهتر دارم. خُب،

چطور است امروز من بیایم

پیش دینگو و بینگو؟»

بچه‌ها همگی می‌خندند و

معلم با کمک بچه‌ها

میزش را می‌آورد کنار

بینگو و دینگو.



مغز ورزش کار

اعظم لاریجانی

نمونه کار: ترکیش جوشن

بعضی از بازی‌ها به مغز کمک می‌کنند تا حسابی بیدار و هوشیار باشد. وقتی تو می‌گویی: «آی بازی، بازی، بازی، کی راضی؟» مغزت می‌گوید: «من راضی.» قلبت می‌گوید: «من راضی.» خودت می‌گویی: «من راضی.» پس بیا برویم وسط این بازی.

برو بریم!

۱. به سر یک میل پلاستیکی یک نخ ببند.
 ۲. حالا یک بزرگ‌تر یا دوستت نخ را بگیرد و میل پلاستیکی را به جلو و عقب تاب بدهد.
 ۳. تو باید خوب دقت کنی و وقتی میل برگشت سمت عقب، فوری رد شوی.
 ۴. مواظب باش! میل نباید به تو بخورد.
- حالا دوست داری بازی را سخت‌تر کنی؟
از بزرگ‌ترت بخواه دو تا میل پلاستیکی را با دو دستش بگیرد و تاب بدهد.
به جای میل می‌توانی از بطری پلاستیکی هم استفاده کنی.

بگیرش، نیفته!

۱. یک توپ پلاستیکی کوچک بردار.
۲. آن را روی پشت دستت بگذار (دست چپ یا دست راست؛ هر کدام که راحت‌تری).
۳. یک پایت را بلند کن و لی‌لی کن.
۴. خیلی باید حواست جمع باشد که توپ از روی دستت نیفتد.

کمی حرف کمکی

۱. می‌توانی انگشتانت را باز کنی تا توپ را بهتر نگاه‌داری.
۲. هر وقت توپ به لبه‌ی دستت نزدیک شد، دستت را کمی بی‌حران تا برگرد در سر جایش.
۳. موقع لی‌لی، زیاد بالا نبر که توپ نیفتد.





دیواری که می خندد

کعبه، فاطمه خانم را که دید، قند توی دلش آب شد و لبخند زد. واقعاً لبخند زد. لبخندش روی دیوار پیدا شد. دیوار شکل لبی که می خندد، باز شد. هر کس آنجا بود، دید. هر کس آنجا بود تعجب کرد؛ هر کس به جز مامان فاطمه.

او از شکافی که در دیوار باز شده بود، وارد خانه‌ی خدا شد. همه دیدند. حتی دیدند کعبه، بعد از داخل شدن مامان، شبیه لبی که رازی را پنهان کند، بسته شد. محکم بسته شد.

یکی بود یکی نبود. آن که بود مامان بود. آن که نبود نی‌نی بود. مامان بود، چون توی دنیا بود. نی‌نی نبود، چون توی دل مامانش بود. نی‌نی هنوز دنیا نیامده بود. اطرافیان نی‌نی می‌دانستند او قرار است به زودی دنیا بیاید. اما هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد نی‌نی وقتی مامانش به طرف کعبه می‌رود، بخواهد به دنیا بیاید. به هر حال... فاطمه دختر اسد، مامان نی‌نی، برای دعا به سمت کعبه رفت. رفت تا از خدا بخواهد مراقب خودش و نی‌نی‌اش باشد.

اگر دوست‌داری تصویر تولّد امام علی (ع) عزیزمان را داشته باشی، این قصّه را با تگه‌چسبانی (کلاژ) بساز. حتی می‌توانی صفحه‌ی تگه‌چسبانی را از مجله جدا کنی و هر جای دیگری که دوست‌داری بچسبانی.



دادند خانمت و بچه سالم هستند و از
کعبه بیرون آمده‌اند.
ابوطالب چیزی نگفت و لبخند زد.
انگار توی دلش گفته باشد پیش خدا
جز سلامتی نیست!
فاطمه به خانه آمد؛ با پسری که در
خانه‌ی خدا صدایی گفته بود نامش را
علی بگذار.

قدر چهار روز. چهار روز هر کس هر
کاری کرد، نتوانست نه در را باز کند،
نه شکاف را.
بعضی نگران بودند مادر و بچه چه
می‌خورند؟ کی از فاطمه و نی‌نی
مراقبت می‌کند؟ اصلاً حالشان خوب
است؟
بعد از چهار روز به بابای بچه خبر





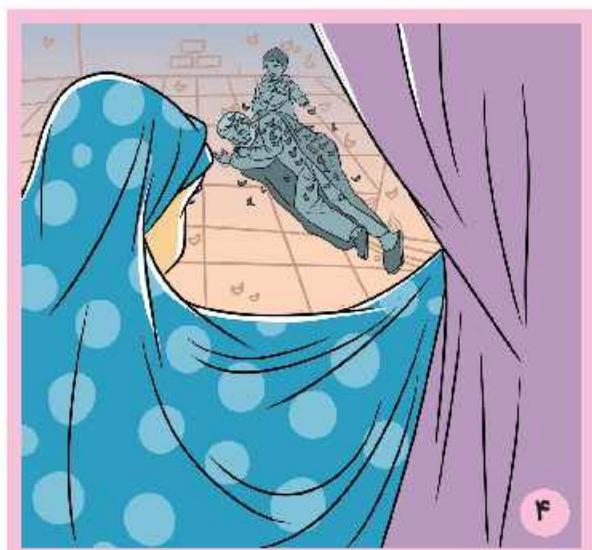
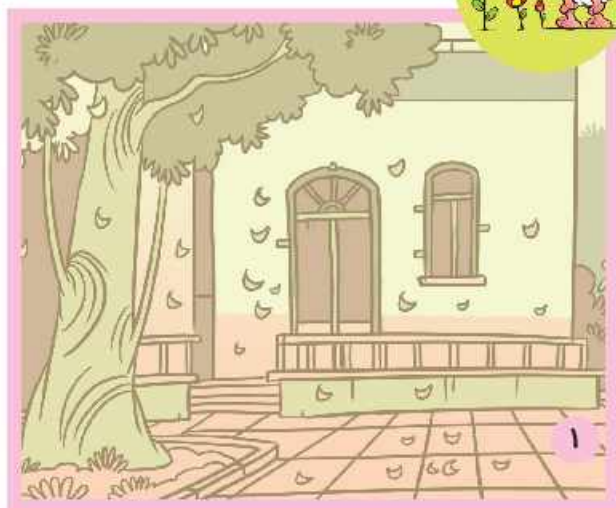
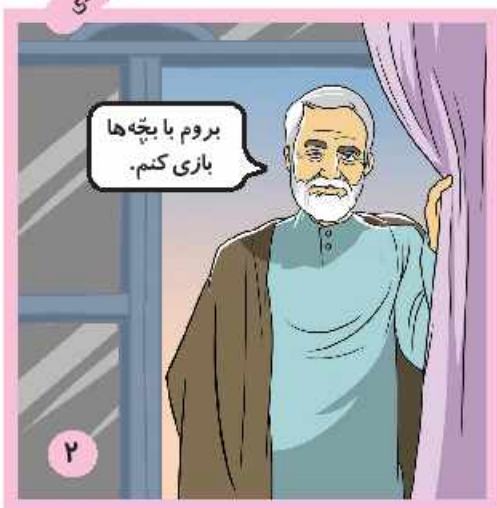
هدیه‌ی مخصوص

سارا خوش‌نیت

نمونه‌گر: غزاله مرادیان



بازی باید ریزرگ





سنگ ریزه و دریا



سنگ ریزه ای که کف دریا زندگی می کرد، با خودش گفت: «من یک سنگ کوچولوی کج و کوله و زشت هستم. نه می توانم شنا کنم، نه پیرم. خیلی به درد نخورم.» بعد نگاهش افتاد به یک دسته ماهی. آهی کشید و گفت: «خوش به حال ماهی ها. هر جا دلشان بخواهد می روند.» پرنده ای شیرجه زد توی آب و دوباره برگشت بالا، توی آسمان. سنگ ریزه گفت: «خوش به حالش. با بال هایش می تواند توی زمین و آسمان و دریا بچرخد، بال هایش خیس هم نمی شوند.»

کم کم ابرها دویدند توی حیاط آسمان و دریا طوفانی شد. یک دفعه موج بزرگی آمد و سنگ ریزه پرت شد توی دهن صدفی که کمی دورتر نشسته بود. صدف گفت: «چه سنگ ریزه ی خوش مزه ای.»

چند ماه بعد، یکی سنگ ریزه را که توی تاریکی نشسته بود، از دهن صدف بیرون کشید و یک دستمال نرم صورتی او را بغل کرد. سنگ ریزه که حسابی تعجب کرده بود، به دستمال گفت: «چرا بغلم کردی؟»

دستمال جواب داد: «برای اینکه گم یا خراب نشوی.» سنگ ریزه توی دلش گفت: «چه اهمیتی دارد که یک سنگ زشت خراب بشود؟» دستمال با لبخند گفت: «زشت!»

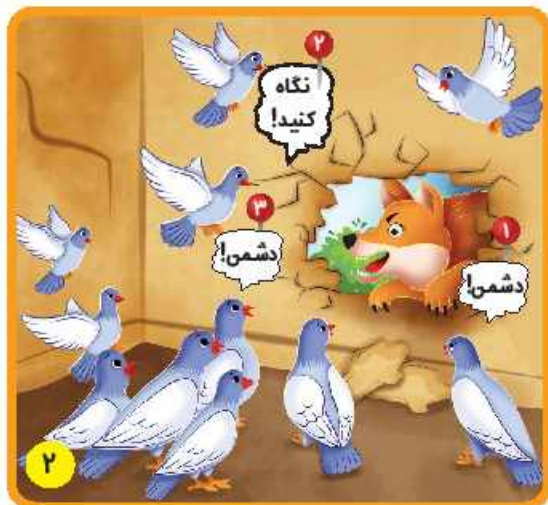
و بعد دست هایش را از دور او برداشت. سنگ ریزه با تعجب به چیزی که می دید نگاه کرد. یک مروارید سفید و قشنگ روی دستمالی صورتی نشسته بود و توی آینه نگاه می کرد.







روز مخصوص در تقویم کبوتری



والدین و مربیان عزیز:

- خراب شدن مواد، گتیف کاری میز و تکرار چندین باره، بخشی جدانشدنی از فرایند یادگیری درست و عمیق در کار کودک است.
- با دادن آزادی عمل به کودکمان و همراهی با او، اوقات لذت بخش و مفیدی را با هم تجربه کنیم.

آذر لاریجانی

آشپز باشی



ماست مزه دار

مواد لازم:

ماست: دو پیمانه
کشمش بی دانه: یک قاشق غذاخوری
پودر نعناع خشک: به اندازه‌ی کافی
ریحان تازه: چند شاخه
خیار رنده شده: یک عدد
خیار درسته: یک عدد
گردوی ریز شده: دو عدد
آب زعفران: یک قاشق مرباخوری
گلاب: چند قطره
نمک: به اندازه‌ی کافی.

۱. اول کشمش‌ها را خیس کن تا خاک آن‌ها ته‌نشین شود.
۲. بعد کشمش‌ها را در پیاور و در یک کاسه‌ی آب دیگر بریز تا خوب خیس بخورند.
۳. گردوی خرد شده، خیار رنده شده، نمک، پودر نعناع خشک و ریحان تازه‌ی خرد شده را داخل ماست بریز و خوب هم بزن.
۴. حالا کشمش‌ها را آبکش کن و به ماست اضافه کن و هم بزن.
۵. حالا نوبت آب زعفران و گلاب است که به ماست اضافه کنی تا خوش رنگ و خوش بو شود.
۶. از بزرگ‌ترت بخواه خیار درسته را با پوست کن و ورقه ورقه کند.
۷. ورق‌های خیار را به داخل ظرف شیشه‌ای بچسبان و ماست آماده را داخل آن بریز.
۸. روی ماست را با گل و گردو تزیین کن. ظرف را در یخچال بگذار تا طعم مواد با هم قاتی شود.

وقتی دلت درد

می‌گیرد، حتماً شنیده‌ای که بزرگ‌ترها می‌گویند سردی‌ات کرده است. وقتی بعضی از خوراکی‌ها مثل ماست، هندوانه و آش‌جو را می‌خوریم، سردی‌مان می‌کند. ماست و خیار هم سرد است. اگر به آن کشمش، ادویه، نعناع یا ریحان اضافه کنیم، سردی آن گرفته می‌شود.

نوش جان کن



بیاباهم روش
تهیه‌ی این خوراکی
خوش مزه را ببینیم.

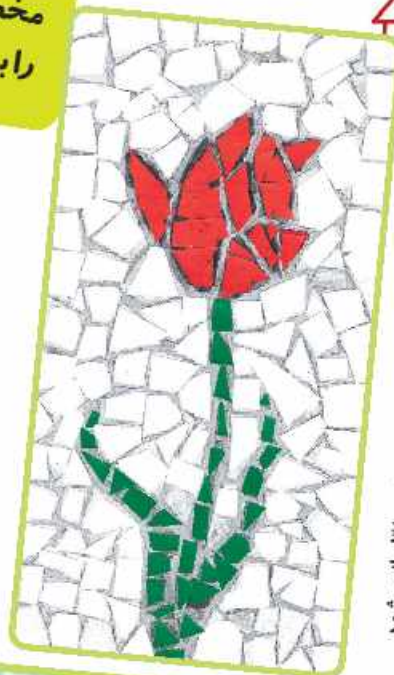


رنگین کمان

به صفحه‌ی رنگین کمان خوش آمدی. این صفحه مخصوص آثار شما است. می‌توانی نقاشی یا کار دست‌سازات را برای ما بفرستی، تا ما آن‌ها را به دوستان نشان بدهیم.



بهار سودمند شجاع، کلاس اول از مشهد



زهرا سادات حسینی زیدی، کلاس اول از مشهد



آینار و آیسو پور عبدالله، ۴ و ۶ ساله از باقرشهر



نازنین فاطمه غضنفری، کلاس اول از شهرضا



نمایشگاه مجازی مرکز بررسی آثار

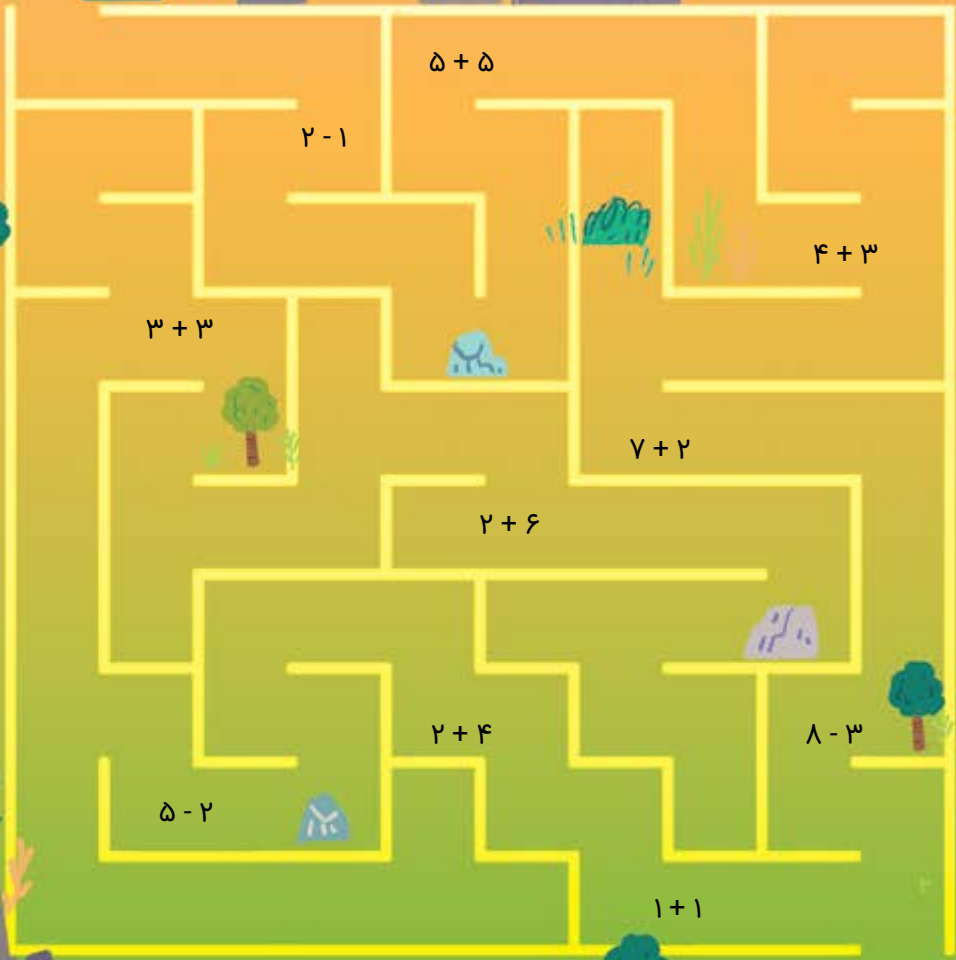
تصویرگر: نرگس جوشش

محمد علی ارجمند

هزارتوی اسرارآمیز

به این هزارتوی اسرارآمیز وارد شو. جمع‌ها و تفریق‌های مسیر بیرون آمدن از هزارتو را جواب بده. حالا با کمک جدول راهنما، کلمه‌ی رمز را پیدا کن. اگر رمز را کشف کردی، یک نقاشی در مورد آن بکش و برای مجله بفرست.

۱-ل	۱
ت-ت-ت	۲
خ-خ-خ	۳
ز-ز-ز	۴
س-س-س	۵
ق-ق-ق	۶
گ-گ-گ	۷
م-م-م	۸
ن-ن-ن	۹
ه-ه-ه	۱۰



پاسخ



س = ۵
ن = ۹
گ = ۷
۱۰ = ۵
۱ = ۱

سنگ‌ها = اشاره به درس ۷ علوم؛ زمین خانه‌ی سنگی ما



وقت چیه؟ اجرای نمایش